روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir
سه‌شنبه • ۲۶ فروردین ۱۳۹۳ • ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۴۳۵ • ۱۵ آوریل ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۱۹۹۱ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۴ • اذان مغرب ۱۹:۵۶ • اذان صبح‌فردا ۵:۰۲ • طلوع آفتاب ۶:۳۱

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

رمزشناسی از نسبت محمود و اسفندیار

قمر در عقرب

پوریا عالمی

● داشتم رانندگی‌ام را می‌کردم و راه خودم را می‌رفتم که یکهو یک آقایی خودش را انداخت زیر آمبولانس. زدم روی ترمز. با آرامش از آمبولانس پیاده شدم و بیمار را سوار کردم. با دقت سی‌پی‌آرش کردم. با مهربانی تنفس دهان به بینی‌اش دادم که شایبه‌ای پیش نیاید. بعد که حالش خوب شد و چشم‌هایش را باز کرد با خشم چنان فریادی سرش زدم که دوباره از حال رفت:چراااا پریدی جلو آمبولانس من... اگر مرده بودی من چه خاکی بر سرم می‌کردم؟ می‌دانی دیه چقدر شده؟ هاااان؟ چراااا پریدی؟

بیمار از حال رفته بود. دوباره با دقت و مهربانی تنفس دهان به بینی دادم تا شایبه‌ای پیش نیاید.

وقتی بهوش آمد گفت: سلام. ممنون من را نجات دادی. من سیدرضا صالحی‌امیری، رییس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران هستم.

گفتم: خب؟ یعنی هر کسی رییس شد حق دارد خودش را بیندازد زیر ماشین؟

رییس سازمان اسناد و کتابخانه ملی گفت: نه. ولی من کم آوردم.

گفتم: ریلکس خودت را شل کن و بگو چرا کم آوردی؟

صالحی‌امیری گفت: ببین، هیچی نمانده... وقتی می‌گویم هیچی یعنی هیچی. به گزارش ایسنا «متاسفانه کل اسناد و کتاب‌های کتابخانه در سال ۸۹ به شیراز انتقال داده شد. تعدادی از اسناد مفقود، برخی پاره و تعدادی هم در شرایط نامساعد قرار گرفتند. متاسفانه اسناد و کتابخانه یک‌روزه با حضور یک‌نفر و تعدادی کارگر بار کامیون شد و به شیراز رفت.»

گفتم: عزیز من، پول و ارز و طلا را با تریلی از کشور خارج کردند و فرستادند ترکیه، حالا شما می‌خواهی چهارتا سند و کتاب را با کامیون جابه‌جا نکنند و نفرستند شیراز؟ بد است؟ بد است با کتاب شبیه دلار و طلا برخورد کردند؟ این نشان می‌دهد چقدر کتاب برای دولت پیش مهم بوده.

صالحی‌امیری بغض کرد و گفت: کتاب را نباید با پول و طلا مقایسه کرد.

گفتم: دوست داشتی با کتاب همان کاری را می‌کردند که با محصولات کشاورزی و باغداری کردند؟ یعنی در مرحله شخم‌زدن و کوددادن می‌ماندیم؟

صالحی‌امیری گفت: نه‌نه... اینطوری نیست... تو از انحرافی پول گرفتی که همه‌چیز را ماست‌مالی کنی و روی همه‌چیز ماله بکشی...

گفتم: خودت را انداختی زیر ماشین، ضربه اساسی خوردی.

صالحی‌امیری به نقل از ایسنا گفت: آنچه در چندسال گذشته به‌خصوص در سازمان میراث‌فرهنگی و گردشگری رخ داده، در مقابل وقایع دوران مغول‌ها ناچیز است.

گفتم: ببین صالحی؟ دیگر داری حرف بد می‌زنی. مغول؟ اصلا مغول‌ها را می‌شناسی؟ بابا مغول‌ها معلوم بود آمدند چی‌کار کنند. اصلا مغول یعنی چی؟ یعنی «مو + غول» یعنی من غولم. ولی ... .

صالحی محو تجزیه و تحلیل و زبان‌شناسی من شده بود.

گفتم: اما، یک نکته وجود دارد. ماه یعنی قمر. از طرفی انحرافی یعنی کج. کج هم که همان کژ است. پس انحرافی می‌شود کژدم. کژدم یعنی چی؟ یعنی عقرب. در نتیجه علامت اسفندیار در نسخه خط‌خطی‌شده «علامات اسفندیارات» عقرب ذکر شده است. پس متوجه شدیم ممکن است محمود یعنی حال‌وهوا و اما محمود کنار اسفندیار یعنی «قمر در عقرب».

سیدرضا صالحی‌امیری، رییس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، از تحلیل من ریخته بود به‌هم. گفت: بیا توی کتابخانه ملی ثبت کنیم. حیفی.

گفتم: آره. که بعد بار کامیونم کنید بفرستید شیراز؟

کارتون خواب

آروین
arvinmad@gmail.com

پایان امتحان‌های مدارس پیش از جام جهانی

سلام به فردا

چشم‌پوشی از یارانه ناچیز

عماد افروغ

من از همان روز اول اجرایی‌شدن قانون هدفمندی یارانه‌ها در زمان احمدی‌نژاد مخالف پرداخت نقدی یارانه بودم. آن زمان با اینکه خودم نماینده مجلس نبودم، اما به رییس کمیسیون مربوطه یعنی آقای مصباحی مقدم در جلسه و نشست «اسلام و توسعه اقتصادی» گفتم که بهتر است این پولی که از قِبل حذف یارانه‌ها به دست می‌آید، عمدتا به اصطلاح صرف تولید شود و به‌طور خاص به آن اقشاری که یارانه باید به آنها تعلق بگیرد، حسب فلسفه وجودی یارانه‌ها که پرکردن شکاف طبقاتی و حل تولید در کشور هست، صرف اشتغالزایی برای این قشر شود. آقای مصباحی‌مقدم گفتند که پیشنهاد خیلی خوبی است اما دولت وقت، اراده‌ای برای انجام این پیشنهاد ندارد. نکته دیگر اینکه، اگر قرار بود پرداخت نقدی صورت گیرد، چرا باید به همه اقشار تعلق بگیرد؟ چه فلسفه‌ای دارد؟ بر اساس چه رویکرد و اندیشه‌ای همگان باید از یارانه نقدی استفاده کنند؟ اگر قرار است مساله تولید ما حل شود، که با پرداخت همگانی امکان‌پذیر نیست. اگر هم قرار است شکاف طبقاتی پر شود، باز دریافت همگانی یارانه نقدی نقض غرض است. چون نه‌تنها شکافی پر نمی‌شود، بلکه شکاف موجود تقویت و بازتولید می‌شود. بنابراین پرداخت یکسان یارانه‌ها به‌صورت نقدی به همه اقشار، فکری از اساس پراشتباه و پرمخاطره بود و تصور نمی‌کنم به‌جز در دولت‌های پوپولیستی خام، که شاید در تاریخ کم‌نظیر هم باشد، توجیه و سابقه‌ای داشته باشد. این نوع برخورد با یارانه، آن هم به اسم عدالت، چیزی جز آبروریزی از مفهوم زیبا و جامع «عدالت» نیست. نه‌تنها در عمل عدالتی محقق نمی‌شود، بلکه در نظر هم مفهوم عدالت زیر سوال می‌رود. متاسفانه عوارض ناشی از نحوه اجرای سیاست‌های یارانه‌ای ممکن است عده‌ای را به این جمع‌بندی عقلانی برساند که دیروز که گرانی‌ها اینچنین نبود، ما یارانه می‌گرفتیم، الان که گرانی‌ها چندبرابر شده است، نگیریم؟ این یک سوال کلیدی و مبنایی پیش روی دولت است که تنها با سیاست‌های راهبردی دقیق، قابلیت پاسخ دارد. باید دولت این ضمانت را بدهد که با عقب‌نشینی عده‌ای از دریافت یارانه، در نهایت گرانی مهار خواهد شد. تورم مهار خواهد شد. دولت درواقع امکان مانور بیشتری پیدا خواهد کرد و حتی اگر قشری یا اقشاری محتملا متضرر بشوند، باید آنها را دعوت به صبر و قناعت و ساده‌زیستی کرد تا بلکه این مرحله‌گذار پشت‌سر گذاشته شود. بنابراین دعوت به عدم ثبت‌نام برای دریافت یارانه، باید با دعوت به قناعت و ساده‌زیستی همراه با اعطای ضمانت‌های لازم برای کاهش تورم و گرانی و ارتقای سیاست‌های رفاهی از سوی دولت همراه باشد. به این واقعیت هم باید توجه داشت و از این واقعیت باید برای دعوت برخی از اقشار برای عدم ثبت‌نام استفاده کرد که، این مبلغ دریافتی با توجه به گرانی و تورم حاکم، چندان ارزشی ندارد که نشود از آن چشم‌پوشی کرد.

خبر

«نسیه و نقد» خسرو دهقان در حال آماده‌سازی

● **شرق:** «نسیه و نقد»، پرتره مرجان گلستانی و پیام مستوفی درباره خسرو دهقان از منتقدین نسل دوم سینمای ایران است. تهیه‌کنندگی این فیلم که اولین مستند بلند درباره یک منتقد سینماست برعهده علی جویا بوده و بهرام دهقانی به‌عنوان مشاور پروژه در این فیلم همکاری داشته است. هم‌اکنون ۹۰درصد فیلمبرداری این مستند به اتمام رسیده و محمد نجاریان تدوین آن را به صورت همزمان انجام می‌دهد. ضمن اینکه مسعود کیمیایی، آیدین آغداشلو، رضا کیانیان، فریدون جیرانی، پوران درخشنده، فاطمه معتمدآریا، کیومرث پوراحمد، ابوالحسن داودی، علیرضا داودنژاد، رسول صدرعاملی و... نیز با حضور در مقابل دوربین این مستند درباره این منتقد به صحبت پرداخته‌اند. سایر عوامل تولید عبارتند از: تصویربردار: کورش کلهر، تدوین: محمد نجاریان، موسیقی: مهران پورمندان، صدابردار: میشا اسلامیه، مدیر تولید: علیرضا کیهان، تهیه‌کننده: علی جویا، محصول شرکت نگاه فردا

گزارش فردا

گپی با «منوچهر بدیعی» درباره طرح جلد «ژلوزی»

«روب – گری‌یه» با خط نستعلیق...

سمیه نوروزی

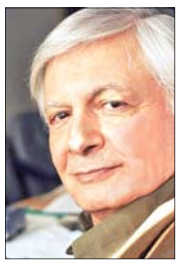

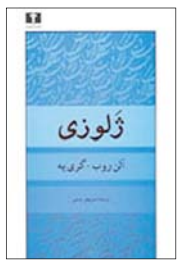

وقتی پای کتابِ یک نویسنده خارجی توی ایران باز می‌شود، چند عامل دست به دست هم می‌دهند تا آن نویسنده با خوش یا بداقبالی توسط مخاطبان فارسی‌زبان مواجه شود؛ اولین و مهم‌ترین عامل بعد از چهره جهانی نویسنده، مترجم است. مترجم این توانایی را دارد که با سوادِ اندک فارسی، ندانستن پیچ‌وخم زبانِ مبدأ، درک‌نکردنِ سبک نویسنده و درنتیجه درنیاوردن زبان و لحنِ اثر، شانسِ دیده‌شدن را از یک نویسنده خوبِ خارجی بگیرد. عکس آن هم صادق است. یعنی خلاقیت مترجم گاه باعثِ تمایز آثاری می‌شود که به دلیل نبودِ قانون کپی‌رایت در کشور، چند ترجمه از آن‌ها در بازار نشر وجود دارد. کافی‌ست سرکی بکشیم به انواع ترجمه از آثار کامو، بالزاک، داستایوسکی و... تا از نقش مترجم در متمایزکردن اثر آگاه شویم. اما عوامل دیگری هم هستند که با پیشرفتِ هرچه بیشترِ صنعت نشر، هرروز تاثیرگذارتر از دیروز می‌شوند و به نظر می‌آید کم‌کم باید برایشان فکری اساسی کرد: ویرایش ترجمه برای فارسی‌ترشدن اثر، نمونه‌خوانی چندباره برای پرهیز از غلط‌های تایپی فاحش، فونتِ مناسب برای جلوگیری از بالارفتنِ تعداد صفحات کتاب و درنتیجه افزایش قیمت یا توجه به ریزنبودن بیش ازحد کلمات و فشرده‌شدن سطرها و بالاخره طرح جلد. فکر می‌کنم یکی از مهم‌ترین عوامل اولیه جذب یا دفع مخاطب همین طرح جلد باشد که گویا ناشرهای ایرانی خیلی به فکرکردن درباره این عامل، علاقه‌ای ندارند یا شاید سلیقه بازار را در نظر نمی‌گیرند یا چه‌بسا نمی‌خواهند تن بدهند به هزینه‌کردن برای طرح جلدی زیباتر. چراکه مخاطب مجبور است به خرید و نهایتا از طرح جلد خوشش نمی‌آید... .

تمام این مقدمه را گفتم تا برسم به سه کتابی که نشر نیلوفر به‌تازگی از آلن روب – گری‌یه درآورده و کتاب دیگری که شامل مجموعه مقالاتی‌ست در رد یا تایید جریان رمان نو. این ۴ کتاب با ترجمه بی نظیر منوچهر بدیعی منتشر شده‌اند.

خب، روب – گری‌یه خودش برَند است. ناشرش، از بهترین ناشرهای ادبی چند دهه اخیر است. بعضی کارهای این نویسنده یا ترجمه نشده‌اند، یا ترجمه‌شان چنگی به دل نمی‌زند. بعضی ترجمه‌هایش نیز از زبان انگلیسی انجام گرفته. مترجم این چهاراثر هم برند است. تسلطش به زبان مبدأ و مقصد نیازی به تعریف بنده ندارد که از قضا به دلایلی مجبور شدم ترجمه «در تودرتو» را با متن اصلی تطبیق دهم و با دقت فارسی‌اش را بخوانم. وسواس عجیبِ مترجم نیز خیال خواننده را از بابت نمونه‌خوانی و ویرایش اثر راحت می‌کند. می‌ماند طرح جلد که گویا مخاطبان نشر نیلوفر را نه‌تنها راضی نکرده، بلکه فریاد اعتراض‌شان را هم درآورده، کار را به شبکه‌های اجتماعی کشانده و گفت‌وگو در محافل ادبی و یادشدن با لفظِ «فاجعه» و «بچه‌گانه»، تعجب از اینکه چه‌طور کتابِ بنیان‌گذارِ آوانگاردِ «رمان نو» را با کلماتی از خطِ نستعلیق پوشانده‌اند، چرا کسی به ناشر مشاوره نداده، چرا جلدِ دو کتاب دیگر تماما سفید چاپ شده و چرا و چرا... .

بهترین راه را در این دیدم که با آقای مترجم صحبت کنم و نتیجه صحبت را کلمه‌به‌کلمه بیاورم تا ذهن دوستان دیگر هم روشن شود: «۱- تمامی جلدها را خودم ایستادم کنارِ دستِ گرافیست و ناشر کوچک‌ترین دخالتی در طراحی این چهارجلد نداشت. ۲- در طرح جلدِ کتاب «ژلوزی» فقط کلمه «حسادت» نیست که بارها به خط نستعلیق تکرار شده. بلکه «حسادت» پررنگ‌تر از «کرکره» نوشته شده است. هردوی این‌ها نیز معنی کلمه فرانسوی «ژلوزی» هستند. اما از آن‌جا که کلمه ژَلوزی اول از همه معنای حسادت را به ذهن متبادر می‌کند و بعد کرکره را، حسادت پررنگ‌تر آمده و به‌نوعی پیچیدگی عنوانِ کتاب، در ندیدنِ کرکره در نظر اول، رعایت شده است. ۳- آلن روب – گری‌یه فقط‌وفقط در موردِ اسم کتاب‌هایش به‌هیچ‌وجه مدرن نیست. او برای انتخابِ عناوین آثارش دست به دامنِ سنتی‌ترین و اُملی‌ترین صنعتِ ادبی یعنی «ایهام» به‌معنای به‌کاربردنِ یک کلمه لااقل در دو معنا شده است؛ نگاهی می‌اندازیم به عناوین سه کتابی که به‌تازگی منتشر شده: «jalousie» که حسادت معنی می‌شود، گوشه چشمی هم به کرکره دارد. «voyeur» هم به معنای شاهد است و ناظر و هم به معنای دورترِ چشم‌چران. «labirynthe» نیز خلافِ معنای دم‌دستی‌اش یعنی هزارتو، ابدا مفهوم عمق ندارد و در کل رمان نیز معلوم است که روب – گری‌یه خواسته نگاهش کاملا سطحی باشد و اسطوره عمق را دور بیندازد. از این‌رو جای «درهزارتو»، عنوان «در تودرتو» انتخاب شد که معنای آنچه را در سطح است، بیشتر می‌رساند، مثل اتاق‌های «تودرتو». (در مورد عنوان «پاک‌کن‌ها» و معانی گوناگون آن، که از این هم پیچیده‌تر هستند، نگاه کنید به «آری و نه به رمان نو» صفحه ۱۹۳ و پانویس آن) ۴- ما برای نشان‌دادنِ پیچیده‌گی، از صنعتِ سنتی خودمان یعنی خط نستعلیق استفاده می‌کنیم. روب – گری‌یه نیز برای این امر، از صنعتِ سنتی ایهام استفاده کرده. پس دیگر نمی‌دانم چرا به‌کاربردنِ خط نستعلیق در طرحِ جلد کتابی که عنوانش ایهام دارد، این‌همه باعث آزار و اذیت دوستان شده است. ۵- درمورد طراحی ساده جلد سه کتاب دیگر هم به تمام گرافیست‌های عزیز اطمینان می‌دهم که قصد تخته‌کردنِ دکان هیچ‌کس را نداشته‌ام.»

روزگار سپری شده

«محمدعلی کشاورز» از روزهای ۸۴سالگی‌اش می‌گوید

مردم همیشه بهترین قاضی هستند

عسل عباسیان

«محمدعلی کشاورز» در حالی ۸۴ساله می‌شود که به گفته خودش هنوز سرپاست و اوقاتش را به کار و مطالعه می‌گذراند. این هنرمند که در دو، سه‌سال اخیر در بستر بیماری بوده، می‌گوید بزرگ‌ترین آرزوی این روزهایش پیش از آنکه بهبود سلامتی خودش باشد، آرامش و سلامتی مردمان سرزمینش است. گپ کوتاه پیش‌رو، با او درباره دستاورد عمرش برای فرداها صورت گرفته که آن را می‌خوانید.

دستاورد این ۸۴سال عمر را برای خودتان چه چیزمی‌دانید؟

آنچه مردم در موردم قضاوت کردند و بد هم نبوده دستاورد زندگی من است. مردم همیشه بهترین قاضی بوده و هستند. خوشحالم از اینکه مرا دوست دارند. ما از بین مردم بلند شدیم و مال مردمیم. مسرورم که قضاوت مردم درمورد من الحمدلله خوب بوده چون همیشه تلاشم بر این بوده که کار ناشایستی نکنم. رضایت امروز خودم از خودم به همین خاطر است.

این سن و سال برای هنرمندی در موقعیت شما، چه حال و هوایی دارد؟

بسیار حال‌وهوای خوبی دارد. باید هنرمندها سلامت رفتار خود را در دوران جوانی حفظ کنند و فقط در راه اعتلای مردم و کشورشان کار کنند چون رسالت هنر چیزی نیست جز همین بالابردن سطح فرهنگ عمومی جامعه. نجابت و اعتقاد به خدا باعث می‌شود که آدمی در جوانی کار ناشایستی نکند و فقط به‌دنبال مادیات نباشد و راهش را به‌اصطلاح گم نکند. بنابراین وقتی پیر شد، به‌خاطر روزگاری که به‌خوبی پشت‌سر گذاشته، آرام است. خدا را ممنونم که رهایم نکرد و حامی‌ام بود.

این روزهای زندگی‌تان چگونه می‌گذرد؟

خوشبختانه در کتابخانه‌ام کتاب‌هایی مربوط به ایران و ادبیات این سرزمین دارم و با اینکه در بستر بیماری هستم و گردن و زانویم مشکلاتی دارند اما سرپا هستم و کتاب می‌خوانم و کار می‌کنم.

اخیرا چه کتابی خوانده‌اید؟

این روزها مشغول مطالعه کتاب محمد حقوقی با عنوان تاریخ ادبیات امروز ایران هستم. اغلب کتاب‌هایی که می‌خوانم مربوط به ادبیات ایران‌زمین و سرگذشت اقوام مختلف ایران هستند.

آیا هنوز هم آرزویی مانده که به آن نرسیده باشید؟

مگر کسی در دنیا هست که به همه آرزوهایش رسیده باشد؟ آرزوی اول من پیش از اینکه حتی سلامتی برای خودم باشد، سلامتی و آرامش برای مردم مملکتم و پیشرفت جوانان ایرانی است. متاسفانه باخبرم که جوان‌های امروزی بیش از پیش به دخانیات روی می‌آورند و این من را واقعا غمگین می‌کند. آرزویم این است که جوانان وطنم به ادبیات و فرهنگ غنی کشورشان تکیه کنند و فریب این مسایل را نخورند.

چند وقت پیش شایعه فوت شما به وجود آمده بود. وقتی این خبر را شنیدید واکنشتان چه بود؟

با خودم گفتم الحمدلله که زنده‌ام و نمرده‌ام و خدا را بابت نعمت حیات دوباره شکر کردم.

باخبر نیستید که این شایعه از کجا به وجود آمد؟

نه اصلا آن را پیگیری نکردم. از همه‌جای ایران به من زنگ زدند که ببینند مرده‌ام یا زنده. من هم گفتم زنده‌ام و با همه ناتوانی جسمانی‌ام مشغول کار و مطالعه هستم.

در همه این سال‌ها، کدام لحظه در کدام نقش برای شما ماندگار است؟

کارهایی که با آقای خواجویی و زنده‌یاد علی حاتمی انجام دادم همگی برای من ماندگار هستند و به آنها می‌بالم.

شما همواره از ارادت ویژه‌تان به مرحوم «علی حاتمی» سخن می‌گویید. چه ویژگی‌ای این هنرمند را برای شما از سایرین متمایز می‌کند؟

شعور و سواد و نجابتش. پشتکاری که داشت. او بسیار اهل مطالعه و تعمق بود و جدیتش مثال‌زدنی بود. خوشبختانه یگانه‌یادگارش «لیلا» هم این روزها هنرمند فرهیخته‌ای است که همه به او افتخار می‌کنیم.

فکر می‌کنید روزهای کودکی و جوانی‌تان تاثیری در مسیرتان داشته است؟

همه خاطرات کودکی‌ام خوب هستند. تا ۲۰سالگی اصفهان بودم و بعد به تهران آمدم و به دانشکده هنرهای دراماتیک رفتم. جزو اولین ورودی‌های این دانشکده بودم. استادهای بسیاربسیار بزرگی داشتم که همواره رهین منت آنها هستم. استادان بزرگی نظیر آقای دکتر فروغ، آقای دکتر نامدار، دکتر تهرانی، دکتر محجوب و دکتر آریان‌پور افرادی بودند که از آنها بسیاربسیار آموختم. هنرمندانی مثل علی حاتمی هم همکلاسم بودند. هنرمندی که مثل او دیگر در هنر این سرزمین پیدا نشد.

در روزهای سخت بیماری، انرژی و توان شما برای ادامه‌دادن از کجا می‌آید؟

خودم به خودم انرژی می‌دهم. هرکسی خودش باید خودش را پشتیبانی کند. هرکسی به هرجایی رسیده حتما آن را مرهون اتکا به خودش است. هر فردی اگر بخواهد و اراده راسخ داشته باشد، می‌تواند پیشرفت کند و ادامه بدهد و حتی سخت‌ترین بیماری‌ها را هم پس بزند و به سلامت از آنها عبور کند.

فردا گذرانی- خبرفردا

● فردا سالگرد درگذشت پروین دولت‌آبادی، شاعر و از بنیانگذاران شورای کتاب کودک است. پروین دولت‌آبادی از افراد موثر در ادبیات کودکان و نوجوانان است.

● ثبت‌نام برای شرکت در کارگاه جدید دکتر ناصر فکوهی از فردا شروع می‌شود. این کارگاه با عنوان «مبانی عمومی انسان‌شناسی هنر» قرار است در هجدهم و نوزدهم اردیبهشت‌ماه در خانه هنرمندان برگزار شود. در این کارگاه قرار است نگاه به هنر معاصر و عمدتا هنرهای تجسمی از خلال انسان‌شناسی صورت گیرد و علاقه‌مندان تا هفته دیگر برای ثبت‌نام می‌توانند با این شماره تماس بگیرند: ۸۸۳۱۰۴۶۳

● دوره آموزشی «حافظ و روزگار ما» با تدریس دکتر مهدی محبتی در ۱۰ جلسه روزهای چهارشنبه ساعت ۱۴ تا ۱۶ در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار می‌شود. آیا مسایل عمده و عام بشری زمانمند و دوره‌ای هستند یا پاره‌ای از آنها فراتر از زمان و مکان همیشه گریبانگیر انسان‌ها، خصوصا مستعدان و باهوشانند؟ معمای وجود، غایت و معنای زندگی، آزادی یا بندگی، قاعده و قید و قانون یا رهایی مطلق و اراده آزاد، ترجیح و پسند خود یا دیگری، عیش و عشق امروز یا زهد و وعده فردا و... با کدام طریق و طریقت یا مکتب و شریعت پاسخی مناسب‌تر می‌یابند؟ این سوالاتی است که در این کارگاه قرار است بررسی شود.

● موسسه فرهنگی بهاران عصر مترجم را به یاد بهمن فرزانه و ساسان تبسمی چهارشنبه عصر برگزار خواهد کرد. در این نشست پیشکسوتانی چون مشیت علایی و محمود حسینی راد و مهدی غبرایی حضور خواهند داشت.

● از فردا نخستین جشنواره نقاشی با موضوع مهربانی با طبیعت آغاز به کار خواهد کرد. این جشنواره قرار است به همت فرهنگسرای ابن‌سینا و آموزش‌وپرورش در سطح مدارس ابتدایی تهران برگزار شود.

در هاویه

جدال با سدمعبر

سعید برآبادی: چشم که باز کردم تقریبا رسیده بودیم خیابان بهارشیراز. گفت: «پیاده شو همین‌جاس.» رفتیم جلو در آهنی بزرگی و در زد. جوجه‌ای بیشتر نبود، کمتر از ۲۰سال اما با دست‌های سیاه‌سوخته‌اش چنان به در می‌کوبید که انگار شب نیست و ساعت از نیمه‌شب نگذشته. مردی که در را باز کرد، می‌خواست چانه‌اش را خرد کند: «تو که باز اومدی!».

– تا جنسامو ندین هیچ‌جا نمیرم.

پیرمرد نگهبان رو ترش کرد: «۱۰بار دیگم بیای بازم میگم جنسات اینجا نیست. برو شهرداری منطقه.» این جمله را که شنید گذاشت به دادوقال، معلوم نبود آن نعره‌های بلند را از کجای گلویش بیرون می‌دهد: «خودم دیدم بار وانت کردن آوردن اینجا... خودم دیدم... دروغ نگو... .» یک‌ساعت یه‌لنگه‌پا همان‌جا ایستادیم. همه خسته بودیم. من خسته بودم چون از ۹شب کنار بساط پسر، بَرِ میدان هفت‌تیر، ایستاده بودم و نگاهش می‌کردم. پسرک خسته بود، می‌گفت از عصر آمده اینجا و بلوزهای کامویی می‌فروشد و آنقدر داد زده برای فروش جنس که دیگر صدایش درنمی‌آید. پیرمرد نگهبان اداره سدمعبر خسته بود، می‌گفت امروز روزه اول ماه داشته و دهانش از خشکی کف کرده و نمی‌تواند جلو این «جغله‌بچه» بایستد. تاب نیاورد و در را باز کرد. پسرک دوید توی حیاط، کیسه‌های پلاستیکی بزرگ را نگاه می‌کرد و با عجله می‌رفت سراغ بعدی. به کیسه‌ای رسید و گفت: «همینه! دیدی گفتم!» کیسه را انداخت روی دوشش و بی‌خداحافظی رفت.

دوساعت بعد دم میدان هفت‌تیر، دوباره دیدمش. کیسه را کنار دستش گذاشته بود و قرارهای فردا را با موبایل هماهنگ می‌کرد. گفت باید برود یک‌جای دیگر. گفت اگر دوباره بهش گیر بدهند، نمی‌داند چطور جنسش را آزاد کند. گفت نمی‌داند جواب آقارضا را چه بدهد که جنس‌ها را امانت سپرده دستش برای فروش. پای تلفن بهش گفتند صادقیه مامور ندارد، دم عید که می‌شود، خیابان، بساط بساطی‌هاست. لبخند می‌زد، گفت: «تو چیزی نمی‌خوای؟» و در کیسه را باز کرد. جنس‌های خودش نبود، لباس‌های کامویی که او می‌فروخت خونه‌پرش، ۱۵تومان می‌ارزیدند. گفت: «ببین چه دشتی کردم، مایه هرکدومش ۲۰تومنه! میشه راحت ۳۰ آبشون کرد.» دست‌هاش سیاه بود، چشم‌هاش براق. حتی ۲۰سال هم نداشت.